

## شهید مظاهر رحیمی



  
**ازبائری**  
سازمان جامع سوادداری و آموزش عالی ایران

نام پدر	محمدرضا
تاریخ تولد	۱۳۵۲
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۸۲/۲/۱۳
محل شهادت	جم
مسئولیت	
نوع عضویت	درجه دار نیروی انتظامی
شغل	نیروی انتظامی
تحصیلات	
مدفن	

## زندگینامه

### زندگی نامه شهید بزرگوار:

شهید مظاهر رحیمی فرزند محمد رضا ساکن برازجان در سال ۱۳۵۲ در شهرستان دشتستان در خطه دلاور حیز جنوب در خانواده ای مستضعف اما مومن و مذهبی دیده به جهان گشود دوران ابتدایی را در دبستان شهید ناصر دانشگر و مقطع متوسطه را در مدرسه حمزه سید الشهداء برازجان به کسب علم پرداخت او در خانواده الی تولد بیافته بود که دفاع از ارزشهای دینی و مذهبی و اخلاقی را سر لوحه زندگیشان قرار داده بودند لذا در راه عقیده خویش و برای حفظ آرمانهای والای حضرت امام به جبهه ها حق علیه باطل رهسپار گردیده و این درست در زمانی اتفاق افتاد که برادر بزرگش یعنی شهید والامقام خداکرم رحیمی در یدان رزم و در نبرد با بعثیون کافر به لقاءالله پیوسته بود. روحش شاد. شهید بزرگوار بسیار به نظام طاغوت ستیز جمهوری اسلامی علاقه داشت و عشق می ورزید لذا برای اینکه دین خود را بیش از پیش نسبت به انقلاب و امام راحل رضوان الله تعالی علیه ادا کند در سال ۱۳۷۲ به استخدام نیروی انتظامی در آمد که ابتداء در استان تهران و سپس به شهرستان فردوس مشغول به خدمت به آرمانهای والاس خوشی شد اما از آنجا که در برابر خانواده شهید داده خویش نیز احساس مسئولیت می کرد و در عین اینکه می دانست باید برای زندگی آینده خوشی تلاش نماید ضمن آن تکیه گاهی نیز برای مادر و پدر پیر خود باشد و بدلیل اینکه او می توانست برادران و خواهران از لحاظ روحی به او نیاز دارند لذا به همین دلیل به استان بوشهر انتقال یافت و در دیار خود به خدمت مشغول گردید. شهید جهت عمل نمودن به سنت رسول الله در سال ۱۳۷۵ تصمیم به ازدواج گرفت که ثمره این ازدواج تولد دو دختر بنامهای فاطمه و مریم بود عشق و علاقه او به فرزندان زبازد همه فامیل بود مظاهر که مظهر صفای عشق ی-به علی و اولاد علی است بسیار مهربان و رقیق القلب بود و هنگامی که نام حسین بن علی برده می شد بیاد مصائب آن بزرگوار اشک از دیدگانش جاری می شد همان طور که قبلا گفته شد ایشان در آبهای نیلگون خلیج فارس به همراه همکاران فداکار و جان برکفان ارزشمندش خدمت می کرد بعد از آن برای دفاع و منظم ساختن مسئله تجارت و خرید و فروش در بنادر تجاری گناوه ریگ و عسلویه و جم کمر همت بست اما از آنجا که همیشه حق و باطل در نبرد هستند از خدا بی خبران گوردل و دشمنان دین و جامعه او را در حین انجام وظیفه شهید و این نخل پر ثمر و بلند قامت را از پای در آوردند این گوردلان باردردان و پیروزمندان جبهه حق را سد بزرگی در برابر مقاصد شوم و کثیف خویش می دیدند و می خواستند به مصداق آیه شریفه (( یریدون لیطفوا نورالله بافواهم والله متم نوره ولو کره المشکرون )) یعنی آنان می خواهند به خیال خام خود نور خدا را خاموش کنند غافل از اینکه پروردگار بلند مرتبه نورش را فزونی می بخشد. آنها را سر راه خود بردارند شهادت آن بزرگوار مصادف با شهادت هشتمین اختر تابناک آسمان امامت و ولایت امام رضا (ع). در پایان از خداوند بلند مرتبه علو درجات ایشان را مسئلت داشته و امید است که روح این شهید بزرگوار با ثامن الحجج علی بن موسی الرضا (ع) محشور فرماید.

## خاطرات

بسم رب الشهداء

خاطره ای از شهید مظاهر رحیمی:

یکی از مهمترین خاطرات شهید که شهادت او را نوید می داد این بود که یک ماه قبل از شهادت در خواب می بیند که حضرت امام حسین (ع) به او اشاره کرده و او را به سوی خود می خواند و این خواب را درست در ماه محرم می بیند و یک ماه پس از آن در شب ۲۸ صفر به شهادت رسیدند.

شهید یک بار برای عزیمت به جبهه های نبرد حق بر علیه باطل اقدام نمودند که به علت بیماری آپاندیسیت در حین آموزشهای مقدماتی از رفتن به جبهه منع شدند این در حالی بود که پدر و برادر بزرگوارشان بسیجی شهید خداکرم رحیمی در جبهه های حق بر علیه باطل حضور داشتند که پس از شهادت برادرشان مرتباً در گلزار شهدا<sup>۱</sup> در گرمای سوزان تابستان و در سرمای زمستان حاضر بودند و به قول خود افتخار این را داشتند که هر روز بتوانند سنگ مزار شهیدان را با آب و گلاب بشویند. هر وقت که از تلویزیون تصاویر جنگ پخش می شد می گفت: خوشا به حالشان که به آرزویشان رسیدند و به سوی معبود خویش شتافتند.

یکی دیگر از خاطرات از آن شهید نقل از همسر شهید که او نیز نوید شهادت ایشان را می داده این بوده که همسر ایشان چندین بار از شهید می پرسند که شهیدان در آن دنیا مشغول به چه کارند یک شب خواب می بیند که به همراه شهید به سفر آخرت رفته اند و در یک مکان وسیعی شهیدان را که یک با یک پیشانی بندهایی که نام مقدس یا حسین(ع) نوشته بود را به پیشانی داشتند که شهید به آنها اشاره کرده می گوید اینها هم شهیدانی که می گفتی و در هنگام برگشت در خواب همسر ایشان می بیند که شهید همراه او نیست و تنهایی برمی گردد این خواب نیز قبل از شهادت مظاهر رخ داده بود.

از آن جایی که ایشان به لحاظ خوشرویی و خوش رفتاری زبانزد خاص و عام بودند و در برخورد با خویشاوندان و همسایگان انسانی فروتن و متواضع بودند و با کودکان و نوجوانان برخوردی سالم و دوستانه داشتند که بعد از شهادت ایشان نوجوانی ۱۵ ساله ساکن شهرستان کنگان با پرس و جویی فراوان آدرس منزل شهید را گرفته خود را به آنجا رسانده و اظهار می دارد که شهید رحیمی به عنوان پرسنل نیروی انتظامی بلکه به عنوان دوست و حامی و برادر بزرگ برای نوجوانان بود که از این به بعد ما حامی و برادر بزرگتری نخواهیم داشت اگر شبی شامی می خواست بخورد حتماً قسمتی از آن را به یتیمان می داد به طوری که بعد از مراسم هفته ایشان یک شب به خواب مادر چند یتیم که در محله خودمان سکونت دارند می آید و می گوید: مادر حسین آیا در مراسم من نیز آمدمی که در پاسخ مادر آن بچه ها می گوید بله جانم. شهید می پرسد آیا برای بچه های هم طعام بردی که باز هم ایشان می گوید: بله جانم. به طوری قلبی رؤف و مهربان داشتند که در شهادت هم به یاد تهیدستان و یتیمان بودند.

هنگامی که پدر و مادر و برادر و خواهرهای خویش را به خانه دعوت می نمودند می فرمودند که من نان خالی می خورم ولی برای خانواده ام و یتیمان شام به صورت مفصل باشد از آن جایی که ایشان متأهل و دارای دو فرزند به نامهای فاطمه هفت ساله و مریم چهار ساله بودند به آنان عشق می ورزیدند و در هر جایی و مکانی نام آنها را بر زبان می آورد و آنان نیز خیلی به پدرشان وابستگی شدیدی داشتند. مظاهر در شب آخری که در این دنیای فانی به سر می برد نیم ساعت قبل از شهادتش با خانواده خود تماس تلفنی گرفتند و می گویند که فردا به مرخصی می آیم ولی با این که می خواهد با دختر کوچکش صحبت کند ولی موفق نمی شود حتی چند بار هم تماس می گیرد ولی نمی تواند با او صحبت کند. او به آرزوی دیرینه خود که همان شهادت بود نائل آمد.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران